

بررسی سیر تحول و رهیافت‌های جدید در هنر فرماندهی

غلامرضا ذاکر صالحی

چکیده:

در مقاله حاضر ابتدا مسأله اهمیت و پیچیدگی هنر فرماندهی مورد بحث قرار گرفته و سپس سیر تحول فرماندهی در سه دوره ترسیم و مشخصات آن در هر دوره بیان می‌شود.

۱- دوره جنگ‌های اولیه.

۲- دوره جنگ‌های کلاسیک.

۳- دوره جنگ‌های مدرن. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به لحاظ اهمیت دوره سوم در توسعه و تعمیق هنر فرماندهی، تحولات تفکر نظامی، استراتژی و هنر فرماندهی در این دوره مشخصاً از قرن ۱۸ تا پس از پایان جنگ سرد مفصلاً مورد بحث قرار می‌گیرد.

در ادامه مقاله، سه رهیافت جدید در حوزه فرماندهی مطرح و نقش آنها در تحول هنر فرماندهی تبیین شده است. این سه رهیافت عبارتند از: سیستم فرماندهی، کنترل و ارتباطات (C)، جنگ‌های چریکی و دفاع مقدس.

در پایان مقاله از سیر تحول یاد شده و رهیافت‌های جدید نتایجی به دست داده شده است.

اهمیت و پیچیدگی هنر فرماندهی

ظهور ارتش‌های یکپارچه و منسجم با ظهور حوزه‌های تمدنی همزاد است و ارتش یکی از معرفها و شاخصه‌های ظهور یک تمدن بوده است. ارتش نیز خود از مؤلفه‌های زیرتشکیل می‌شود: فرماندهی - آموزش - تجهیزات - روحیه - انضباط - سلسله مراتب. در میان این عوامل و مؤلفه‌ها، کار فرمانده، ترسیم و تعیین روش پیروزی در جنگ با کمترین امکانات و در حداقل زمان است. کار فرمانده در سازمان نظامی از جهات زیادی به کار مدیر در یک مؤسسه غیر نظامی شباهت دارد اما از سه جنبه از مدیریت متمایز می‌شود:

۱ - اختیارات وسیع و آمرانه

۲ - تحت نفوذ در آوردن زیر دستان

۳ - توجه زیاد به هدایت و کنترل

تأکید فرماندهی بر این جنبه‌های خاص از مدیریت، هم متمایزکننده آن از مدیران عادی است و هم به نوعی مقوم تعریف هنر فرماندهی محسوب می‌شود. از طرفی فرماندهی هر سه مشخصه علم، هنر و فن را در ذات خود دار است. علم است چون توضیح مسائلی از "جهان واقع" است و برای این کار از روشهای علمی استفاده و بهره‌برداری می‌کند.

هنر است چون نوعی انتخابگری است و با انتخابگری سروکار دارد. فن است چون اعمال فرماندهی در حیطه امکانات موجود و با محدودیتها و ظروف زمانی و کافی گره می‌خورد و خود بخود نوعی کاربرد علم نیز هست.

در ارتباط با نقش و جایگاه فرماندهی اجماع نظر وجود دارد. در مؤلفه‌هایی که برای یک ارتش برشمردیم، فرماندهی نقش اول را بازی می‌کند. فرماندهی را کلید توسعه ارتش می‌دانند. نمونه بارز آن، آلمان نازی است که توانست ظرف ۲۱ سال، ارتش خود

را هشتاد برابر توسعه دهد.

پس از جنگ جهانی اول و شکست ارتش متحدین، آلمان طی معاهده ورسای موظف شد نیروی نظامی خود را تا حد ۱۰۰۰۰۰ نفر تقلیل دهد. فرماندهان آلمان همین مصوبه را اجرا کردند اما آنها با تیز هوشی ۱۰۰۰۰۰ نفر فرمانده و مدیر تربیت کردند لذا وقتی هیتلر روی کار آمد توانست با همین مدیران، یک ارتش هشت میلیونی را سامان دهد.

براساس همین معاهده، دانشگاه جنگ آلمان منحل شده بود. اما افسران آلمانی بدلیل علاقه وافر به تفکر نظامی در کلوب افسران جمع می شدند و به تحلیل علت شکست آلمان و ارائه طرح و استراتژی جنگ آینده می پرداختند و همین امر کلید توسعه مجدد ارتش آلمان بود.

لذا آلمانها که در ج.ج اول ظرف ۴ سال نتوانستند پاریس را تصرف کنند، در جنگ جهانی دوم ظرف شش هفته این کار را عملی نمودند (۱۹۴۰).

نقطه مقابل آن مسئله شکست ارتش های عربی در مقابل اسرائیل است. اکثر متخصصین نظامی ریشه این شکستها را در ضعف فرماندهی ارتشهای عربی جستجو می کنند. زیرا این ارتشها در جنگهای اعراب و اسرائیل معمولاً از نظر نفرات ده برابر ارتش اسرائیل نیرو داشته و از نظر تجهیزات نظامی نیز قوی تر بوده اند.

اهمیت مسئله فرماندهی در جنگهای جهانی اول و دوم نیز جنبه های بارز خود را نشان داد. معمولاً ضعف فرماندهی منجر به شکست نظامی و آن نیز به شکست سیاسی نظامها منتهی شده است.

اهمیت بارز هنر فرماندهی بدلیل پیچیدگیهای آن است. ابعاد این پیچیدگی عبارتند از:

۱- کثرت متغیرها.

۲- کیفی بودن متغیرها.

۳- تکرار ناپذیری حوادث و موارد تصمیم‌گیری.

۴- محدودیت زمانی.

در جنگ‌ها در حقیقت این دو فرمانده‌اند که با هم می‌جنگند. در عین حالی که شرایط طرفین مرتباً در حال تغییر است و پیروزی یک طرف مساوی با شکست دیگری است^(۱) میزان ریسک بالاست و رقابت یک رقابت زنده و جدی است. استانداردها نیز مرتباً عوض می‌شود. در نتیجه پیچیدگی خاصی در محیط بازی، قواعد بازی و بازیگری متجلی است.

برای مثال، غافلگیری در یک نبرد عامل پیروزی است و در نبردی دیگر نقشی ندارد. بقیه اصول جنگ نیز هیچگاه کاربرد قطعی و نهائی نداشته‌اند بلکه این نوع‌گزینش فرمانده از فهرست اصول جنگ بوده است که نقش اساسی داشته است. عاملی چون برتری هوایی در جنگ جهانی توسط متفقین علیه آلمان مؤثر واقع می‌شود. اما همین عامل در جنگ ویتنام نتیجه عکس می‌دهد.

اهمیت مسئله فرماندهی تا بدانجاست که در برخی ارتشها مانند شوروی سابق اصل قدرت فرماندهی از اصول جنگ محسوب شده است. جالب این است که در همین کشور ۱۵۰ دانشکده افسری و ۱۱ دانشکده فرماندهی و ستاد و چندین دانشگاه علوم استراتژیک دفاعی و وظیفه آموزش و تربیت فرماندهان ارتش سرخ را بعهده داشته‌اند. این اهتمام و افریه تربیت فرمانده حکایتگر نقش و جایگاه ویژه این حوزه در ارتشهای جهان است.

تاریخچه تحول فرماندهی

پیش فرض اساسی در زمینه تحول تاریخی هنر فرماندهی این است که این تحول پا به پای تحول هنر جنگ و تفکر نظامی و تکامل شیوه‌های جنگی رخ داده است و

۱- به این وضعیت که برد یک طرف مساوی با باخت طرف مقابل است بازی مجموع صفر می‌گویند.

ارتباط فرماندهی با جنگ مانند ارتباط دوروی یک سکه است.

در این مقاله تاریخچه فرماندهی را در سه دوره از دوره‌های تحول جنگها مد نظر قرار می‌دهیم:

۱- دوره قدیم (جنگهای اولیه) - در این دوره ارتش به معنی گروههای مسلح دارای فرماندهی واحد وجود نداشته است و دسته جات مسلح پراکنده در قبایل برای دست یابی به منابع یکدیگر به زد و خورد و غارت اموال یکدیگر می‌پرداختند. این دوره نقش و تأثیر قابل ذکری در تحول هنر فرماندهی نداشته و اصولاً پدیده فرماندهی در این دوره یا وجود نداشته و یا بسیار ابتدایی و کم اثر بوده است.

۲- دوره جنگ‌های کلاسیک - با ظهور تمدنهای بشری در چین - سواحل مدیترانه و ایران، شاهد شکل‌گیری ارتشهای منسجم هستیم. ارتشهایی که وظیفه آنها حراست از نظام‌های سیاسی اجتماعی نوپایی بود که هم وظیفه‌کیان دولت را بعهده داشتند و هم به گسترش متصرفات می‌پرداختند.

در این دوره است که مسأله تعلیمات و انضباط و سلسله مراتب، ارتشها را شکل می‌دهد و مسأله فرماندهی مورد توجه قرار می‌گیرد. این دوره را امروزه با نام سرداران برزگی چون سون‌تزو - هانیبال - کوروش - اسکندر مقدونی و گزنفون می‌شناسیم. در این دوره است که فرماندهی بعنوان یک حرفه و تخصص شناخته می‌شود و پروبال پیدا می‌کند.

یکی از مشخصه‌های فرماندهی جنگ در این دوره تلفیق اصول اخلاقی با الزامات نظامی است. سون‌تزو چینی که حدود پانصد سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته (۳۲۰ - ۴۴۰ قبل از میلاد) هم حکیم است، هم سردار و هم استراتژیست نظامی. او در اثر معروف خود "هنر جنگ" که بعنوان قدیمی‌ترین اثر مکتوب نظامی شناخته می‌شود، هنر فرماندهی عالی را در این می‌بیند که اراده دشمن را قبل از اینکه دست به اسلحه

ببرد سلب نماید و او را به تسلیم وادار کند. تعلیمات زیبای سون تزو پیرامون مانور، زمین، شیوه تسلیم دشمن، جنگ روانی و ... در روزگار ما نیز دارای مفهوم و معنی است. (۱)

بیشتر جنگهای انبیاء را نیز می‌بایست به این دوره متعلق دانست. کتاب انجلیل در مورد دقت و توجهی که حضرت موسی (ع) در آماده ساختن طرحهای عملیات جنگی از خود نشان می‌داد اشاراتی را بیان نموده است. جنگ‌های پیامبر بزرگ اسلام از نظر رعایت مسائل انسانی و تقدس هدف و شیوه فرماندهی در این مقطع قابل مطالعه و بررسی است.

بطور کلی بنیادهای هنر جنگ باستان را تاکتیک و نبرد تشکیل می‌داد. در کنار آن فرماندهانی چون اسکندر کبیر، هانیبال و جولوس سزار، نظریه‌های مشخصی درباره هنر فرماندهی و رهبری جنگ داشتند و در روم و یونان باستان، انتشار رساله‌هایی از قبیل "دستورالعملهایی برای ژنرالها" اثر اناساندر (۲) و "شرح مختصر اصول امور نظامی" اثر وگتیوس (۳) که درباره آموزش افراد و مهارتها و هنرهای تاکتیکی به بحث پرداخته بودند، به اعتلاء هنر فرماندهی کمک شایانی می‌نمود.

هنر جنگ در این دوره هنوز منحصر به "محاصره" و بیان مقررات مفصلی درباره آن بود. شخص فرمانده نقش مهمی در سرنوشت جنگ داشت و هلاکت، اسارت یا زخمی شدن ژنرالهای هریک از طرفین باعث شکست جبهه می‌شود. در حقیقت خود ژنرال جنگی به منزله نقشه و طرح جنگ بود. نمونه‌ای مانند اسکندر که در آرپلا پس از

۱ - کتاب سون تزو ابتدا به انگلیسی و سپس به فرانسه ترجمه شده است. ترجمه فارسی این کتاب توسط سرلشگر محمودکی در سال ۵۲ انجام شده است. برگرفته‌هایی از این کتاب نیز توسط آقای دکتر حسن حبیبی ترجمه و توسط انتشارات قلم منتشر شده است.

تکمیل نقشه‌های جنگی در رأس نیروهایش به صحنه جنگ شتافت در جنگهای جدید بسیار غریب جلوه می‌کند. این سنت فرماندهی تا زمان ناپلئون امتداد داشت. ناپلئون عادت داشت به طرح نقشه پرداخته و سپس به همراه ملتزمان و مشاورین امین خود به روی یک تپه رفته و از آنجا در حالی که پشت اسب نشسته بود نظاره گر صحنه نبرد باشد.^(۱)

۳- جنگ‌های مدرن

این دوره از قرن ۱۶ شروع می‌شود و تاکنون ادامه دارد. مشخصه اصلی این دوره استفاده از سلاح گرم در جنگهاست. هر چند استفاده از باروت در یونان و چین به حدود قرن اول میلادی بر می‌گردد، اما استفاده رسمی از آن به شکل یک سلاح کاری در اوایل قرن ۱۶ آغاز شد. در ابتدای این دوره ما با رکود تفکر نظامی و هنر فرماندهی مواجه ایم. زیرا با ورود سلاح گرم این احساس دامن زده شد که می‌توان با شلیک گلوله از راه دور دشمن را از پای در آورد. بنابراین به علم و هنر فرماندهی نیاز چندانی نیست. این توهم بزودی شکسته شد و جنگهای بزرگ این دوره، ضرورت و اهمیت فرماندهی و پیچیدگی آن را مضاعف نمود.

ویژگیهای اصلی هنر فرماندهی و تفکر نظامی در این دوره عبارتند از:

- ۱- گسترش کاربرد سلاحهای گرم با قدرت تخریب بالا، گسترش دامنه جنگ و افزایش هزینه و تلفات آن.
- ۲- سربازگیری جمعی، انسجام ارتشهای ملی و تلفیق نظامیگری با ناسیونالیسم.
- ۳- تحول تکنولوژیک، تنوع سلاح، تحرک در ادوات جنگی.
- ۴- تشکیل و توسعه ستادهای فرماندهی و بکارگیری فنون مدیریتی و متخصصین

۱- تاریخچه مفاهیم استراتژی - غلامرضا ذاکر صالحی - اداره کل مطالعات دفاعی دانشگاه امام حسین (ع) -

غیر نظامی.

۵- ظهور جنگهای نامتعارف (هسته‌ای - بیولوژیک - شیمیایی).

۶- ظهور مکتب انقلابی و جنگهای چریکی.

این شش مؤلفه را از طریق بررسی دقیق تحولات تفکر نظامی پس از انقلاب صنعتی تاکنون بدست داده‌ایم. نکته قابل توجه در اینجا است که رابطه هنر فرماندهی در عمل با تفکر نظامی و استراتژی در تئوری، مانند دو بال یک پرنده است که پرواز در عرصه نظامیگری را همزمان میسر نموده است. این تفکر آمیخته با عمل در جای جای تاریخ نظامی به منصفه ظهور رسیده است. تحول در عرصه تاکتیک در میدان عمل به ظهور استراتژیهای جدید انجامیده و بکارگیری استراتژی جدید نیز متقابلاً به ظهور تاکتیکهای جدید و شیوه‌های جدید فرماندهی جنگ منجر شده است. از آنجا که دستیابی به محورهای اساسی تحول در هنر فرماندهی، جز از طریق یک مطالعه و مرور تاریخی میسر نیست برای تبیین تحولات هنر فرماندهی و تفکر نظامی در جنگهای مدرن ناگزیر به بررسی تفصیلی روند رشد تفکر فرماندهی خصوصاً در حوزه استراتژی نظامی هستیم. بیان این روند را از قرن هیجدهم که سرآغاز تحولات ملموس در استراتژی جنگ است آغاز می‌کنیم.

- جنگ‌های قرن هیجدهم، فردریک کبیر

قرون ۱۷ و ۱۸ شاهد رشد ارتشهای حرفه‌ای وفادار به پادشاه بود. اما هزینه سنگین ایجاد و نگهداری چنین ارتشهایی نگرانی‌هایی در مورد مسایل امنیتی بوجود آورد و تردیدهایی در مورد به خطر انداختن جان آنها در درگیریهای خونین بوجود آمد و توجهات معطوف به ایجاد استحکامات دفاعی گردید.

استراتژی اساساً هدف محدودی داشت و بیشتر به امر محاصره مربوط می‌شد و مقررات مفصلی درباره آن وضع شده بود. در پروس در اواسط قرن هیجدهم اوضاع و احوال، فردریک کبیر را مجبور ساخت تا به آزمایش روشی نوین و تهاجمی دست بزند و الگوی پذیرفته شده نظامی آنزمان را دگرگون سازد.

در آغاز جنگ‌های هفت ساله (۱۷۶۳ - ۱۷۵۶) فردریک با ائتلاف اتریش، فرانسه، روسیه، سوئد و ساکسون مواجه گردید و خود را در یک محاصره واقعی دید و وظیفه او طرح یک استراتژی برای دفاع از سرزمین خود و جلوگیری از متفرق گردیدن نیروهای قلیل تر خود بود. استراتژی ساخته دست او از قوانین و دستورالعمل‌ها تبعیت نمی‌کرد. فردریک در برنامه‌ریزی‌های خود بر روی دو چیز ارزشمند سرمایه گذاری کرده بود: ارتش خود یعنی یک وسیله جنگی ممتاز و فوق‌العاده منضبط و اتخاذ موضوع مرکزی. او همواره در جستجوی این بود که ابتکار عمل را حفظ نموده، ابتدا به یک دشمن و سپس به دیگری حمله نموده و در نقاط تعیین کننده نیرویی برتر از نیروی حریف جمع آوری نموده تا از جنگ‌های طولانی و خسته کننده اجتناب به عمل آورد. با استفاده از موضعگیری مرکزی برای تجمع در مقابل ارتش‌های منفرد دشمن پیش از آنکه آنها بوسیله ارتشهای دیگر تقویت شوند، او به توسعه استراتژی کلاسیک "خطوط داخلی"^(۱) پرداخت.

۱ - استراتژی خطوط داخلی مبتنی بر تمرکز نیروها در یک نقطه مشخص سریعتر از تمرکز نیروهای دشمن است بطوریکه یک نیرو در میان دو نیروی دشمن به موضعگیری بپردازد.

عصر پس از فردریک بیش از آنکه از هدف او تقلید کند از احتیاط او تقلید به عمل آورد خصوصیات تئوری نظامی در این عصر عبارت بود از ایده‌های مربوط به پیروزی بدون نبرد، مانور برای اتخاذ موضوع و سیستم خطوط وزوایای عملیات. مفاهیم هندسی و خدعه‌های ماهرانه و نیرنگ‌ها جایگزین هدف نابودی دشمنان گردید. تاکید زیادی بر روی عوارض زمین و اشغال نقاط جغرافیایی کلیدی گذاشته شد. باید یادآور شد که قرن ۱۸ عصر روشنگری بود و جنگ نیز با حال و هوای حاکم در آن عصر هماهنگ گردید. استراتژی همانند کل جنگ به ریاضیات و علوم وابسته گردید. نظریه پردازان با خوش بینی چنین خاطر نشان می‌کردند که فرماندهی که آشنا با ریاضیات و نقشه برداری باشد می‌تواند رشته عملیات جنگی را با دقت هندسی هدایت نموده و حتی بدون درگیری در جنگ پیروز گردد. اما انقلاب فرانسه طلیعه‌دار روشی نوین در جنگ بود و دوران ناپلئون بزودی این فرضیات خوشبینانه را به مبارزه طلبید.^(۱)

- جنگهای دوره ناپلئون: کلان‌ویسی و جومینی

دوره‌های انقلاب فرانسه و ناپلئون شاهد تغییرات شگرف در روش‌های جنگ بود. انقلاب در جامعه و موجد و تقویت‌کننده انقلاب و تحول در جنگ بود. هنگامیکه ناپلئون نخستین استراتژیک نظامی بزرگ در جهان غرب در صحنه اروپا ظهور نمود، زمینه برای عصری جدید در جنگ قبلاً فراهم آمده بود.

انقلاب فرانسه "ملت مسلح" را ایجاد نمود و تمام فرانسویان به خدمت زیر پرچم احضار شدند. شهروند سرباز میهن پرست جانشین مزدور حرفه‌ای گردید. تاکتیک نبرد

جزیی یا صف آراییی سست جایگزین خط مستقیم^(۱) گردید. سازمان لشگری به همراه توپخانه سبک با برد زیاد و قدرت آتش مورد استفاده قرار گرفت. هنگامیکه ناپلئون از مزایای این تغییرات بهره برد بطور کامل استراتژی و تاکتیک را دگرگون ساخت او چه در استراتژی و چه در تاکتیک از همان اصل بهره گرفت. یعنی تقسیم نکردن نیروها بلکه تمرکز تمامی قوا بر علیه نیروهای دشمن در نقاط حساس. وی بر روی مسائلی چون دقت در آماده سازی، وحدت نیروها پیش از عمل، وزنه بیشتر نیروی ضربت، حمله تکان دهنده، شهادت زیاد و تعیین سرنوشت خونین بوسیله نبرد تأکید زیاد می نمود. روش های او ساده، مستقیم، استیلا جویانه و حتی خشونت آمیز بودند و هدفش چیزی کمتر از نابودی دشمن نبود. در مقابل چنین قدرتی، محاسبات هندسی صرف بخت اندکی داشتند و حیلها و فنون نظامی معمولی نیز در مانده می گردیدند بارها و بارها ناپلئون نبوغ نظامی خود را در اجرای حمله جمعی به جناحین نیروی دشمن، در انتخاب بهترین مردان نبرد برای نیروهای خودی و در آرایش نیروهایش در نبرد نشان داد.

ناپلئون با آنکه یک رهبر نظامی و استراتژیست عملیاتی و متخصص تاکتیک بی نظیری بود اما در زمینه وسیعتر استراتژی ملی از خود نارسایی هایی نشان داد و نتوانست پاسخگوی مبارزه جویی های بریتانیا و متحدانش باشد. وی در پاسخ به محاصره دریایی که توسط انگلستان و متحدانش بر علیه او اعمال می شد، سیستم قاره ای را ایجاد کرد که از ورود کالاهای انگلیسی ممانعت بعمل آورد ولی این امر منجر بدان شد که وی نیروهایش را در نقاط مختلف پراکنده کند و همین امر باعث شکست وی گردید.

۱ - آرایش نیروها بجای آنکه بصورت خط مستقیم باشد حالت انعطاف پذیرتری پیدا کرد و آزادی عمل بیشتری پیدا نمود.

بطور کلی جنگهای دوره ناپلئونی خبر از جنگی همه جانبه می داد. این جنگ از ناسیونالیسم و ایمان ایدئولوژیکی تغذیه می شد، مجهز به محصولات انقلاب صنعتی بود و نیروی انسانی آن بوسیله نظام سربازگیری همگانی تأمین می شد. در این دوره جنگ تبدیل به یک درگیری میان کل ملتها بر سراسر استقلال فیزیکی و سیاسی آنها گردید. هنر فرمانده که تمرکزش بر روی مدیریت افراد در میدان نبرد بود تبدیل به کاررتق و فتق کل استعدادهای یک ملت برای جنگ شد.^(۱)

در توسعه و تکامل استراتژی ناپلئون، علی الخصوص آنتوان جومینی^(۲) و کلازویتس مشارکت داشتند. کلازویتس به بررسی کامل مسائل مربوط به دانش نظامی پرداخت و جنگهای ناپلئون را به صورت یک مفهوم فلسفی واحد ارائه داد. اثر معروف او بنام "درباره جنگ" به عنوان حاصل مطالعات او درباره عملیات نظامی ناپلئون نگاشته شد.

سهم کلازویتس در اندیشه استراتژی متنوع و بیشمار است. برای بعضی ها کتاب او به منزله انجیل استراتژی است و مانند آن کتاب عظیم می تواند تعبیر مختلف فراوانی داشته باشد. اثر او به نحوی کامل و روشن برای نخستین بار رابطه بین رهبری سیاسی و نظامی را مطرح می کند. او بر مسایلی چون تعیین سرنوشت در صحنه جنگ بعنوان نخستین قانون جنگ، نابودی کامل قوای دشمن و بدست آوردن برتری در نقطه تعیین کننده تأکید می گذارد. او خوش بینی و عقل گرایی قرن ۱۸ را رد می کند و خاطر نشان می سازد که جنگ یک بازی علمی نیست بلکه یک عمل خشونت آمیز است. عوامل ریاضی و نقشه برداری در تاکتیک از اهمیت فراوانی برخوردار هستند ولی در استراتژی از اهمیت چندانی برخوردار نیستند او اظهار می داشت: "ماشکی در مورد این حقیقت

1 - John Baylis, Contemporary Strategy , (Meierand Holms - 1987)

2 - Antoine Jonini

مسلم نداریم که استراتژی بیشتر بستگی به تعداد و حجم نبردهای پیروزمندانه دارد تا به شکل خطوط متعدد و مهمی که این نبردها را به هم مربوط می‌سازد.^(۱) کلید پیروزی نبرد است هر چند که خونین باشد. او استراتژی را به عنوان کاربرد نبردها برای کسب پیروزی در جنگ تعریف می‌نمود.

کلازویتس بیشتر کارش را به این امر اختصاص داد که نشان دهد که جنگ هم یک توسعه اجتماعی و هم یک عمل سیاسی است او فراتر از این رفت و گفت: "جنگ صرفاً یک عمل سیاسی نیست بلکه یک وسیله سیاسی واقعی است، و در حقیقت ادامه سیاست است که با وسایل دیگر دنبال می‌شود" وی معتقد بود که استراتژی نظامی و سیاسی باید دست در دست هم حرکت کنند.

تأکید کلازویتس بر هدف استراتژی بعنوان نابودی نیروهای دشمن در صحنه نبرد نفوذ زیادی بر اندیشه‌های نظامی بعدی داشت. اما شاگردان او عمدتاً این واقعیت را نادیده گرفتند که او یک شکل استراتژیکی دیگری را نیز برسمیت شناخته بود یعنی استراتژیکی دیگری را نیز برسمیت شناخته بود یعنی استراتژی "هدف محدود" برای "جنگ محدود" و عبارت دیگر خسته کردن دشمن. بدین ترتیب کلازویتس بروشنی به تشخیص چیزی پرداخته بود که بسیاری از پیروان او در نسل‌های بعد فراموش کرده بودند و آن این بود که انهدام تنها یکی از راههای به اجرا درآوردن سیاست است و بخودی خود هدف محسوب نمی‌گردد.

در تاریخ اندیشه نظامی، ژنرال فرانسوی جومینی، یکی از افسران ستاد ناپلئون و معاصر کلازویتس تضاد قابل توجهی با فیلسوف پروسی جنگ دارد. جومینی که فاقد گرایشات فلسفی کلازویتس بود افکارش را بیشتر بر روی مسائل عملی جنگ متمرکز نمود تا بر خود جنگ بعنوان یک کل. او مفسر اصلی روشهای ناپلئون گردید و

مطالعاتش سبب بوجود آمدن تئوری استراتژی گردید. اگر چه او مخالف "سیستم جنگ" به مفهوم اعتبار در کلیه شرایط و اوضاع و احوال بود، معهذا اعتقاد داشت که بعضی قواعد و اصول کلی - همیشه معتبر - می‌توانند و باید تحت فرمول خاصی درآورده شوند تا به مانند یک قطب نما در اختیار فرمانده کل ارتش قرار گیرند. وضع این اصول به عقیده او مسئله اصلی علوم نظامی بود.

هسته مرکزی تئوری جو مینی در صحنه جنگ و عملیات نظامی قرار دارد. اما او ابتدا به اشغال تمام یا قسمتی از سرزمین دشمن می‌اندیشید تا به نابودی ارتش آن. جو مینی در اثر خود بر انتخاب مناسب "خطوط مانور مهم" توسط فرمانده و تطبیق آنها با اشکال هندسی مناطق عملیاتی تأکید فراوان دارد. به نظر او عملیات نظامی باید از قبل به دقت برنامه‌ریزی شوند. وظیفه استراتژی عبارتست از تهیه نقشه‌های مقدماتی جهت ایجاد خطوط عملیات و هماهنگ سازی وسایل نظامی با واقعیت‌های جغرافیایی مناطق عملیاتی مورد نظر. او دو اصل اساسی وضع نمود: تمرکز نیروها در مقابل دستجات دشمن بوسیله حرکت سریع و زدن ضربه در تعیین کننده‌ترین جهت.

سهم بزرگ جو مینی در اندیشه نظامی در تعریف او از مکان و جایگاه استراتژی در جنگ قرار دارد. شاید بیش از هر اثر دیگری کتاب او بنام "چکیده مطالب" در تعیین رشته‌های عمده هنر نظامی نوین نقش داشته است. جنگ‌های بعدی سایه‌ای از تردید بر بیشتر کارهای او افکنده، بخصوص بر مفهومی که او از عملیات نظامی جغرافیایی و برتری خطوط داخلی عملیات داشت. اما همانند کلازویتس که نفوذ فراوانی بر تفکر استراتژیکی آلمان بر جای گذاشت وی نیز نفوذی دیر پا بر تفکر نظامی فرانسه داشت. تأکید او بر برنامه‌ریزی برای عملیات و توجه به مقوله، اطلاعات، مورد توجه کادرهای نظامی و مدارس سراسر اروپا واقع شده و کتاب او تبدیل به کتاب راهنما برای هدایت جنگ‌های داخلی آمریکا گردید.

- از جنگهای داخلی آمریکا^(۱) تا جنگ جهانی اول

نخستین جنگی که با محصولات جدید نظامی انقلاب صنعتی و شور و شوق عصر ناسیونالیزم "ایدئولوژی همراه بود جنگ داخلی آمریکا (۶۵ - ۱۸۶۱) بود. این جنگ پدیده‌های جدیدی را در بر داشت که از میانه قرن ۱۹ شروع به نفوذ در جنگها کرده بودند و نتایج کاملتر آنها در نیمه دوم این قرن احساس شد.

جنگ داخلی آمریکا از چند نظر در تاریخ استراتژی حائز اهمیت است. اساس استراتژی بخصوص عوامل زمانی و مکانی شروع به تغییر کردند. استفاده از نیروی بخار برای حمل و نقل نظامی زمینی و آبی نخستین آزمایش عمده خود را پس داد. راه آهن سرعت تحرک جدیدی به استراتژی بخشید اما این گرایش را بوجود آورد که استراتژی بیشتر به خطوط مستقیم و مسیرهای ثابت متکی باشد. جنگ داخلی آمریکا همچنین کشتی‌های زره دار و ساز و برگ دریایی سنگین را مورد آزمایش قرار داد. رابطه میان سلاحهای جنگی با ظهور تفنگ دور برد پیاده نظام کاملاً دگرگون شد. دقت سلاحهای دوربردی که در اختیار پیاده نظام تدافعی قرار داشت، تأثیر حمله متمرکز سریع که هسته اصلی استراتژی ناپلئون را تشکیل می‌داد در هم شکست. اما همانطور که اغلب در تاریخ جنگ بدان اشاره شده است، سلاحها سریعتر از عقاید و افکار تغییر می‌کنند، در اینجا نیز اصول و قواعد ناپلئونی با آنکه گاهی در صحنه نبرد عواقب

۱- از آغاز نیمه دوم قرن نوزدهم اختلافات بین دو ناحیه موسوم به شمال و جنوب آمریکا اوج گرفت. از نظر اقتصادی ناحیه جنوبی که قسمت عمده محصولش پنبه بود و برای کارخانه‌های اروپا پنبه تهیه می‌کرد وابسته به اروپا شد آنها تمایل به حفظ تجارت آزاد با انگلستان داشتند ولی شمالی‌ها که نگران صنایع نوپایشان بودند خواستار وضع حقوق گمرکی سختی بر واردات بودند. عامل اختلاف دیگر لغو بردگی بود که نیروی انسانی را از دست جنوبی‌ها خارج می‌کرد. لینکلن با انتخابش به ریاست جمهوری بردگی را لغو کرد و این شروعی برای جنگ بین شمال و جنوب بود.

فاجعه باری بیارمی آورد، بر جای خود باقی ماند.

صرف نظر از تأثیر ابداعات و اختراعات جدید، جنگ داخلی آمریکا اهمیت روز افزون اقتصاد و نیروی انسانی در جنگ را آشکار ساخت. صنعت روز بروز بیشتر به کمک طلبیده شد و سربازگیری جهت تأمین نیروی انسانی انجام گرفت. همچنین جنگ، اثر آموزش‌های سازمان یافته دانشگاه نظامی وست پوینت^(۱) که فرماندهان نظامی هر دو طرف از آن بهره برده بودند را مشهود ساخت. در حقیقت می‌توان گفت که اگر افسران رده بالا کتابهای جومینی را در جیب‌های خود حمل می‌کردند در مغزهایشان حامل تعالیم دنیس هارت ماهان پدر آلفرد تایر ماهان^(۲) که یکی از برجسته‌ترین محققین استراتژی در آمریکا بشمار می‌رفت بودند. جنگ داخلی آمریکا مدتهای مدید برای نشان دادن مثالهای کلاسیک مانور و استراتژیهای تهاجمی - تدافعی و برای درسهایی در مورد ارتباط میان سیاست، استراتژی و وسایل جنگ مورد مطالعه قرار گرفت. اساساً جنگ داخلی آمریکا نمایانگر استراتژی صحنه عملیات یا استراتژی محلی و تاکتیک بود اگر چه اجزاء استراتژی ملی - مانند عوامل سیاسی - اقتصادی - نظامی و روانی - در دست بود اما این هنر هنوز بخوبی درک نگردیده و یا اینکه بطور مداوم بکار بسته نمی‌شد.

1 - West Point

وسعت پوینت آکادمی نظامی ایالات متحده آمریکا است که در سال ۱۸۰۲ در نزدیکی نیویورک در محلی بهمین نام تأسیس شد. این مرکز آموزش‌های نظامی بعنوان مهمترین آکادمی نظامی آمریکا از دیر باز عهده‌دار تربیت کادرهای نظامی ارتش آمریکا بوده است و فرماندهان بزرگی چون ژنرال گرانت، پرشینگ از فارغ التحصیلان این آکادمی بودند.

۲ - آلفرد ماهان Alfred Mahan (۱۹۱۴ - ۸۴): مورخ و افسر نیروهای دریایی آمریکا. وی پس از مطالعات زیاد دوباره استراتژیهای نظامی فرانسه و انگلیس بر اهمیت نیروی دریایی تأکید ورزید و کتابهایی که در این زمینه نوشت در توسعه نیروی دریایی آمریکا قبل از جنگ جهانی اول مؤثر بوده است.

علیرغم سربازگیری و بسیج نسبی صنایع و راه آهن، هیچگونه طرح جامعی که نیروهای پراکنده و صنایع جنگی که از آنها حمایت می‌کردند را به هم پیوند بدهد وجود نداشت.

دوره حد فاصل بین خاتمه جنگ داخلی و آغاز جنگ جهانی اول شاهد رشد بیشتر روندی بود که قبلاً پدیدار گشته بود. عوامل زمان و مکان در شرایط جدیدی شروع به ظهور کردند. کشوری که صاحب شبکه خط آهن توسعه یافته بود امتیازات قابل توجهی در جنگ بدست می‌آورد. سرعت بسیج و تمرکز نیروهای مسلح رکن اساسی در محاسبات استراتژیک گردید. جدول زمانی که هسته اصلی نقشه‌ها بر آن اساس قرار داشت، ترسیم گردید که در صورت وقوع جنگ از آن استفاده گردد. قدرت آتش افزایش یافته، مسلسلها، وجود نیروی انسانی قوی برای خدمت نظام وظیفه، بسیج سریع واحدهای نظامی احتیاط و قابلیت‌های روزافزون استحکامات در برنامه‌ریزی نظامی تأثیر گذاشتند.

در اندیشه‌های استراتژیکی، نیم قرن ما قبل جنگ جهانی اول نمایانگر تنوع و گوناگونی قابل ملاحظه‌ای بود. در مکتب پروسی - ژرمنی یعنی مکتب مولتکه (۱) و شیلفن، روندهای جدید در جنگ بنظر می‌رسید که تعالیم کلازویتس درباره نبردها و هدف غلبه و شکست نیروهای دشمن را تقویت می‌کنند. مولتکه با این امر موافق بود که نبردها وسایل اولیه شکستن روحیه و اراده دشمن هستند ولی وی اعتقاد نداشت که یک استراتژیست می‌تواند از مجموعه‌ای از مقررات انعطاف ناپذیر پیروی کند. برای او استراتژی به معنای یک سیستم "مصلحت‌های ویژه" بود در حقیقت هنر اقدام به عمل تحت فشار در سخت‌ترین شرایط بود وی اعتقاد داشت که هیچگونه طرح عملیاتی نمی‌تواند با دقت، مسائلی را که پس از اولین برخورد با نیروهای اصلی دشمن پیش

می‌آید را بررسی کند. بنابر عقیده مولتکه "حمله" راه مستقیم بسوی هدف است در حالیکه "دفاع" یک راه طولانی غیر مستقیم است. او بخاطر هدایت ماهرانه عملیات در خط بیرونی که منجر به محاصره می‌گردید معروفیت پیدا کرد. مولتکه علاوه بر بهره برداری از شرایط تغییر یافته زمانی و مکانی که بوسیله راه آهن و شاهراههای پیشرفته ایجاد گردیده بود در جنگ بر علیه فرانسه (۱۸۷۰) از امکاناتی که تلگراف در اختیار او می‌گذاشت برای اداره ارتش‌های معظم استفاده کرد. او با تشخیص این امر که صحنه عملیات آنقدر وسیع گردیده است که نمی‌تواند تنها با چشم یک فرمانده تحت نظارت قرارگیرد. سیستم جدیدی ایجاد کرد که در آن اختیارات به فرماندهان رده‌های پایین‌تر محول می‌گردید.

فیلدمارشال فن شلیفن، رئیس ستاد کل ارتش پروس قبل از جنگ جهانی اول جانشین شایسته‌ای برای مولتکه بود. وی نیز معتقد به پیروزی قاطع و سرنوشت ساز از طریق نبرد بود. اما بر خلاف مولتکه او می‌بایست خود را برای جنگ در دو جبهه آماده می‌کرد. اساس استراتژی آلمان قبل از جنگ جهانی اول آنطور که بوسیله او بنیادگذاری شد استراتژی خط داخلی بود. مفهومی که در قالب نقشه معروف شلیفن گنجانده شده بود. نقشه بی‌نهایت ساده بود. توده عظیمی از نیروهای آلمانی می‌بایست به نزدیکترین دشمن یعنی دشمنی که در غرب قرار داشت حمله کند و آن را در نبردی بزرگ در حالی که در شرق، آلمانی‌ها باید حالت تدافعی بخود گیرند شکست دهند. شلیفن پیشنهاد کرد که کسب نتیجه در نبرد بزرگ بوسیله حمله احاطه‌ای و در صورت امکان احاطه از دو طرف میسر است. هنگامی که دشمنی که در غرب است با شکست روبرو شد. آلمانی‌ها به دشمنی که در شرق است حمله خواهند کرد. این هسته مرکزی نقشه‌ای بود که آلمانی‌ها با آن وارد جنگ جهانی اول شدند.

سالهای آخر قرن ۱۹ و سالیان قرن ۲۰ شاهد ظهور روش‌های جدید و تأکیدات

متفاوت در استراتژی بود. دو متفکر با نگاه به تاریخ گذشته جهت روشن ساختن مسائل زمان خود سهمی بزرگ در تئوریهای استراتژیکی ایفا نمودند: یکی آلفرد تاپیر ماهان آمریکایی در زمینه استراتژی دریایی و دیگری هانس ولبروک آلمانی در زمینه استراتژی نظامی. هر دو اینها ارتباطی بسیار نزدیک و تنگاتنگ میان جنگ و سیاست یافتند و به این نکته پی بردند که استراتژی سیاسی و نظامی باید هماهنگ با یکدیگر باشد. هر دو آنها نسبت به اهمیت روزافزون پایه‌های اقتصادی استراتژی سیاست مملکتی، موقعیت جغرافیایی و وسایل موجود بعنوان عوامل تعیین کننده سبک استراتژی و تطبیق اقدام استراتژیکی با زمان و نیازهای خاص، آگاهی از خود نشان دادند.^(۱)

با پیشبرد یکی از خطوط فکری که قبلاً توسط کلاروتس پیشنهاد شده بود، دلبروک تئوری "استراتژی فرسایش" خود را عرضه نمود یعنی از پای درآوردن دشمن به طرق گوناگون. در این استراتژی هدف سیاسی جنگ می‌تواند با وسایلی غیر از نبرد کسب گردد. مثلاً بوسیله اشغال سرزمین، محاصره دریایی نابود کردن محصولات و یابازرگانی. آلفرد ماهان، استراتژیست معروف دریایی با توجه به پیشرفتهایی که در زمینه معماری کشتی‌ها و سلاحهای دریایی بدست آمده بود، بدین فکر افتاد که تفکر استراتژی دریایی را بر حسب مقتضیات روز دگرگون کند. او طرفدار نیروی دریایی عظیم، پایگاههای ماوراء بحار و عظمت ملی از طریق قدرت دریایی بوده وی بر اهمیت تجارت در نبرد و جنگ اقتصادی بوسیله کاربرد قدرت دریایی تأکید ورزید. ماهان اعتقاد داشت که فرمانروایی در دریاها کلید موفقیت در جنگ است از نظر ماهان استراتژی دریایی و قدرت دریایی هر کشور مشروط بر وضعیت جزیره‌ای یا قاره‌ای آن کشور است. وی معتقد به تمرکز قوا چه در دریا و چه در خشکی بود. نظریه‌های ماهان در باب استراتژی تأثیر زیادی بر استراتژی دریایی آمریکا گذاشت و دکتربین‌های او

باعث تسریع روند توسعه طلبی به آنسوی دریاها و رشد نیروهای دریایی جهان در بین سالهای ۱۸۹۸ تا ۱۹۱۴ گردید.

- جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول نقطه عطف مهمی در تاریخ تکامل استراتژی نوین به شمار می‌آید. این جنگ که با چارچوب پذیرفته شده برنامه ریزی استراتژیک که از سال ۱۸۷۰ رواج یافته بود، آغاز شد بزودی با روندهای مخالفی مواجه گردید که حتی بنیادهای استراتژیکی را دگرگون ساخت. علیرغم تجربیاتی که در جنگ‌های بوئرها و جنگ روسیه و ژاپن که در آن مسلسل بعنوان یک اسلحه دفاعی با قدرت آتش عظیم بکار گرفته شده بود، رهبران نظامی فرانسه و آلمان در آغاز جنگ همچنان معتقد به تهاجم بودند و معتقد بودند که تسلیحات جدید و رادیو و تلفن عملاً قابلیت‌های تهاجمی ارتشهای آنان را بهبود بخشیده است. ناچیز شمردن اثر سلاحهای آتشین جدید بر روی دفاع، بازتابهای مهمی بر روی استراتژی در جریان جنگ و پس از آن داشت.

رویاری گسترده ارتش‌های بسیار عظیم در یک منطقه جغرافیایی محدود به همراه قدرت آتش انهدامی فراوان، حمل و نقل بهتر به منظور رساندن نیروها به خطوط مقدم جبهه‌ها و تولیدات صنعتی پیشرفته‌تر و ناسیونالیسم پر شورتر باعث ایجاد یک بن بست استراتژیکی طولانی گردید.^(۱)

در اواخر ۱۹۱۴ بود که نقشه‌های قبل از جنگ همه با شکست مواجه شده بود جنگ در دو جبهه شرقی و غربی به بن بست رسیده بود. جنگ و ستیزه به شکل جنگ سنگرها در آمده بود. مسلسلها و توپخانه حاکم بر صحنه نبرد بودند. منازعه به صورت

جنگ برای اتخاذ موضع درآمده بود و تحرک استراتژیکی از میان رفته بود. جنگ جهانی اول تبدیل به یک مورد کلاسیک استراتژی متوقف شده گشت. سئوالی که مطرح شد این بود که چگونه می توان راهی برای بیرون آمدن از سنگرها پیدا کرد. برای پاسخ به این سؤال اجزاء مهم استراتژی بزرگ وارد میدان شدند. تقاضاهای زیادی برای ساختن مهمات جنگی از صنایع به عمل آمد و تکنولوژی به کمک طلبیده شد تا با یافتن وسایل جدید (تانک و گاز سمی) اوضاع را از حالت بن بست خارج نماید. محاصره دریایی آلمان توسط انگلستان شدت بیشتری یافت تدابیر متقابل آلمان باعث ورود آمریکا به جنگ در سال ۱۹۱۷ گردید که در نهایت وزنه را به سود متفقین سنگین تر کرد و باعث شکست آلمان و پیروزی متفقین گردید.

گرچه مطالب زیادی درباره جنگ جهانی اول نوشته شده است ولی هنوز درسهای استراتژیکی زیادی می توان از این جنگ گرفت. هیچگاه بیش از این وابستگی استراتژی به دستگاه دولتی به نمایش در نیامده بود. هرگاه اوضاع و احوال سیاسی جنگ تغییر می کرد استراتژی نیز تغییر می نمود. به همراه عوامل نظامی، ملاحظات اقتصادی روانی اهمیت خود را در هدایت جنگ و کسب پیروزی به اثبات رساندند. اگر چه هدف نابود سازی دشمن برای هر دو طرف اولویت اساسی داشت اما تمایل به فرسوده ساختن دشمن نیز برای استراتژی اثر گذاشت و بر تعریف مولتکه از استراتژی بعنوان "سیستمی از وسیله ها چاره های موقتی"^(۱) تأکید مجدد گذاشته شد.

رهبران نظامی در جنگ جهانی اول مجبور گردیدند که سه عامل اساسی را در محاسبات استراتژیکی خود به خدمت بگیرند: توده های انسانی، پیشرفتهای تکنولوژیکی و مناطق وسیع، حرکت دادن توده های عظیم انسانی خود تبدیل به یک هنر شد. راه آهن و حمل و نقل موتوری اهمیت زیاد پیدا کرد.

سلاحهای جدید پا به عرصه میدان نهادند شناسایی هوایی فرمانده را قادر می ساخت که از اهداف و تحرکات دشمن آگاهی نسبی پیدا کند، روشهای جدید ارتباطی (تلفن - رادیو - تلگراف - اتومبیل و هواپیما) باعث اجرای سریعتر دستورها گردید. قدرت آتش درهم شکننده سلاحهای جدید، تأثیر حمله را خنثی نمود. اما "تانک" امکانات تازه ای جهت حفظ موازنه میان دفاع و حمله فراهم آورد.

ولی تأثیرات استراتژیکی وسیعتری نیز در کار بود. جنگ جهانی اول، جنگ توده ها بود همچنین می توان آنرا جنگ تجهیزات نیز بحساب آورد. جنگ به نحو روز افزونی همه جانبه گردید و تأثیر عمیقی بر زندگی مردم گذاشت، استراتژی نظامی تبدیل به بخشی از یک استراتژی ملی بزرگتر گردید. نشانه این امر در نقل قولی از کلمانسو^(۱) بخوبی هویدا است "جنگ آنقدر مهم است که نمی توان آنرا به نظامیان واگذار کرد".

فاصله بین جنگهای جهانی اول و دوم

در فاصله سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹ استراتژی شاهد تغییرات پی در پی دیگری بود. در نتیجه تجربیات جنگ جهانی اول استراتژی بیشتر معنای دفاع را پیدا کرد. این عقیده قوت گرفت که استحکامات زمینی با کمک مسلسل هرگونه حمله ای را مهار خواهد نمود.

اما بزودی روندهای مخالفت، با این تأکید غالب در اندیشه های استراتژیک به ستیز برخاستند همراه با توسعه صنعت هواپیمایی مکتب تازه ای بنام مکتب قدرت هوایی بوجود آمد که بانی آن فردی ایتالیایی بنام جولینو دوهه^(۲) بود، او ابتدا این دکترین را ارائه داد که اسلحه هوایی به تنهایی تعیین کننده سرنوشت جنگهای آینده خواهد بود. بنظر او نیروهای زمینی و دریایی دیگر عوامل سرنوشت سازی نبودند. بر روی زمین،

ارتش، دیگر فقط می‌توانست به دفاع بپردازد در حالیکه حمله و در نتیجه تعیین سرنوشت جنگ فقط از طریق هوا میسر خواهد بود. دوهه معتقد بود که قدرت هوایی بسرعت قادر است زمان و مکان را به تسخیر خود درآورد. اسلحه هوایی قادر است هرگونه مقاومت زمینی را درهم شکسته و مواضع استحکامی و موانع زمین را خنثی کند و همچنین قادر است بر منابع قدرت دشمن ضربه وارد آورد.

راه حل‌های دیگری نیز برای شکستن بن بست استراتژیکی جنگ جهانی اول پیشنهاد گردید از جمله پیشنهاد "فولر" مبنی بر مکانیزه کردن و موتوری کردن جنگ و توسعه سواره نظام نوینی از تانکها و وسایل نقلیه زرهی و موتوری و همچنین در فرانسه، "دوگل" جهت تجدید حیات استراتژی حرکت و تهاجم جنگ تانکها را پیشنهاد کرد.

در اواخر دهه ۱۹۳۰ آلمانی‌ها با ترکیب قدرت هوایی و تانکها شکل جدیدی از حمله را ایجاد نمودند که هدفش از میان بردن برتری حالت تدافعی بود و "حمله رعداسا" نام گرفت. از سوی دیگر لودندورف^(۱) تئوری جنگ همه جانبه را ارائه داد که بسیج کلی نیروی انسانی و منابع کشور را برای جنگ در نظر می‌گرفت مفهوم جنگ همه جانبه به جغرافیا و اقتصاد جایگاهی برجسته در اندیشه نظامی بخشید. حتی قبل از جنگ جهانی اول جغرافیدان انگلیسی مکیندر^(۲) معتقد بود که کشوری که هارتلند یا منطقه اوراسیا را در اختیار داشته باشد می‌تواند جهان را کنترل کند.

ژئوپلیتسین‌های آلمان به زعامت کارل هاشوفر^(۳) از مفهوم هارتلند استفاده بعمل آوردند. در تعالیم آنها نظریه کنترل اوراسیا بعنوان جزئی از سیاستهای نازیها درآمد. دکترین‌های آنها از خطوط اصلی استراتژی تهاجمی هیتلر پشتیبانی می‌کرد. این خطوط

1 - Ludendorff

2 - Makinder

3 - Haushofer

اصلی عبارت بودند از خودکفایی در اقتصاد ملی، توسعه طلبی قاره‌ای و فضای حیاتی^(۱). قبل از آنکه در سال ۱۹۳۹ جنگ در اروپا شعله‌ور گردد، آشکار بود که تغییرات مهمی نیز در استراتژی دریایی در شرف تکوین است. کلیه قدرتهای دریایی عمده ناوهای جنگی سریع السیر تولید می‌کردند ناو هواپیمابر به صورت عضوی مهم و اساسی در ناوگان دریایی درآمده بود.

- جنگ جهانی دوم

استراتژی در جنگ جهانی دوم وجودی قائم بالذات گردید. در جنگ جهانی دوم روندهای جدید در استراتژی نظامی، به آزمایش گذاشته شد. در همان حال منازعه جهانی، استراتژی را از قلمرو صرف نظامی آن خارج کرده و آنرا وارد زمینه استراتژی ملی و روابط بین‌المللی نمود. جنگ در تمامی مراحل زندگی تأثیری عمیقتر بجای می‌گذاشت و بطور مستقیم و یا غیر مستقیم تمامی ملل، قاره‌ها و اقیانوس‌ها، هوا، زمین و دریا را تحت تأثیر خود قرار می‌داد. عوامل سیاسی، اقتصادی، تکنولوژیکی و روانی به داخل شبکه استراتژی به منظور کوشش همه جانبه کشیده شدند. استراتژی برای جنگی که بطور روز افزون تبدیل به جنگی همه جانبه می‌گردید. تحت تأثیر عواملی مانند نیروهای مسلح عظیم، پیشرفتهای چشمگیر علمی و تکنولوژیکی، جنگ سه بعدی و معجزات تولیدات صنعتی و لجستیک قرار گرفت.

مفهومی که فلسفه نازی از جنگ عرضه می‌کرد بیش از پیش آشکار ساخت که دیدگاه سنتی استراتژی (هنر بکارگیری نیروهای نظامی) بسیار تنگ نظرانه است. دیپلماسی، تبلیغات، ستون پنجم و جاسوسی، جغرافیا، اقتصاد، تکنولوژی و روحیه همه و همه وارد مفهومی گردید که نازی‌ها از استراتژی داشتند. در استراتژی نازیها،

خط میان جنگ و صلح دیگر به روشنی مشخص نبود، جریان عملیات و اقدامات هیتلر، قبل و بعد از شروع جنگ واقعی در سال ۱۹۳۹ نشان داد که عملیات نظامی و نبرد آخرین حربه‌ای است که باید پس از آنکه سایر روشها شکست خورد مورد استفاده قرار گیرد. هیتلر خیلی زود تشخیص داد که نیروهای مسلح تنها یکی از راههای مختلفی است که در استراتژی ملی باید از آنها استفاده بشود.

هیتلر به هنر استراتژی تهاجمی تکان جدیدی داد. مانند ناپلئون، او نیز نتوانست بر کلیه اجزاء استراتژی بزرگ چیرگی پیدا کند. اما در بسط و مرتبط ساختن مجموعه‌ای از راههای جدید برای شکستن اراده دشمن، خود را بسیار جلوتر از حریفانش نشان داد. در دو سال اول جنگ هیتلر نقش یک استراتژیست نظامی خوب را بازی کرد. اما همانند بسیاری از ماجراجویان جنگی قبلی موفقیت‌های او دیری نپائید. سیاستهای او سرورانه و بیش از حد جاه طلبانه بود و مخالفت‌های زیادی را برانگیخت. هیتلر یک سلسله اشتباهات استراتژیکی و سیاسی مرتکب گردید که فرصتهایی را که موفقیت‌های اولیه‌اش برای او ایجاد کرده بود، از دستش خارج ساخت بطوریکه در سال ۱۹۴۵ با شکست روبرو شد.

سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ شاهد نخستین جنگ جهانگیر راستین بود که به تمام قاره‌ها، دریاها گسترش یافت و در ضمن نخستین جنگ هوایی واقعی نیز بود. در حقیقت استراتژی جنگ جهانی دوم نمایش دهنده ترکیبی عجیب از زمینه‌های کهنه و نو بود. به هدف "در جستجوی شکست نیروهای مسلح دشمن بودن"، هدف ضربه زدن به مراکز اقتصادی نیز افزوده شد. بمباران استراتژیک و نابودسازی قدرت اقتصادی دشمن نمایانگر این هدف بود.

از نقطه نظر تحول تفکر استراتژیک، جنگ جهانی دوم در حوزه عمل، تأثیر بیشتری بر جای نهاد تا در حوزه تئوری، در خود میدان نبرد قابل توجه‌ترین ویژگی عبارت بود

از بازگشت به جنگ متحرک کوبنده که اساس آن را تانکها و پشتیبانی هوایی از نزدیک تشکیل داده و بر حول محور نظریه "نبرد رعداسا"^(۱) سازمان داده شده بود. سود بندی تاکتیکی هواپیما بارها و بارها ثابت گردید ولی در زمینه تأثیر و کارآیی بمباران استراتژیک سئوالات زیادی بدون پاسخ ماند.

جنگ دریایی به طرز قابل ملاحظه‌ای تغییر پیدا کرد، این امر بیشتر بخاطر ظهور ناو هواپیما بر عنوان قدرت عمده در دریا و کارآیی فزاینده زیر دریایی بود. فرودهای خاکی - آبی شاهکارهای بزرگ در زمینه سازماندهی و روحیه تهاجمی همه نشان دهنده عمل یکپارچه کلیه نیروها بود. در همان حال که پدیده‌های نو در این جنگ بوفور یافت می‌شد، اهمیت نهایی نیروهای زمینی برای اشغال سرزمین بار دیگر به نمایش گذاشته شد. در جبهه داخلی توجه زیادی به بسیج اجتماعی، روانی و مادی کل مردم نشان داده شد. در این جنگ، بخصوص تأثیر استراتژیکی لجستیک و مدیریت بسیار حائز اهمیت بود. موفقیت در میدان نبرد، بیش از هر جنگ دیگری در گذشته بستگی به توانایی نسبی در هماهنگ سازی استراتژی ملی و تاکتیک با پیشرفتهای بدست آمده در علوم و صنایع پیدا نمود. *مطالعات فرنگی*

مطالعه جنگ جهانی دوم به ما کمک می‌کند تا این جمله معروف کیسینجر را که "استراتژی عبارت است از روش بقای یک جامعه"^(۲) بهتر درک کنیم.

- جنگ سرد در عصر اتم

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده و اتحاد شوروی به عنوان قویترین قدرتها در جهان سربرآوردند و شکاف میان شرق و غرب فزونی گرفت و جنگ سرد میان دو ابر قدرت در گرفت و استراتژی به سوی همه جبهه‌ها (سیاسی -

دیپلماتیک - اقتصادی - تبلیغاتی و نظامی) سوق داده شد. این امر هم در غرب و هم در شرق مصداق داشت. عبارات جدیدی وارد قاموس استراتژی شدند اصطلاحاتی مانند "استراتژی محدود سازی"، "استراتژی جنگ همه جانبه"، "تلافی بزرگ": "جنگ پیش دستانه" و "بازدارندگی" و "تصاعد" (افزایش در سطح منازعه).

گرچه نگرانی عمده در دوران جنگ سرد، احتمال شروع جنگ جهانی سوم بود ولی استراتژی می‌بایست امکانات دیگری نظیر جنگ محدود را نیز مد نظر قرار می‌داد. از سوی دیگر اثرات علوم و تکنولوژی در جنگ نوید دهنده تغییرات انقلابی در استراتژی بود. به زرادخانه سلاحهای جدید و قدرتمند که با اختراع بمب اتم وارد عصر جدیدی نشده بود، بمب هیدروژنی نیز افزوده شد. پیشرفتهای جدید مانند نیروی هوایی و دریایی مجهز به نیروی اتمی، توپخانه اتمی، موشکهای هدایت شونده که قادرند از اقیانوسها و قاره‌ها عبور کنند، سلاحهای شیمیایی، بیولوژیکی و رادیولوژیکی، سرعتهای ماوراءصوت و پیشرفتهای انقلابی دیگر در ارتباطات و حمل و نقل منجر به تغییرات زیاد در هنر جنگ و استراتژی گردید. پیشرفتهای جدید در جنگ منجر به این شد که صاحب‌نظران نگرش جدیدی به "اصول جنگ" پیدا کنند. عده‌ای طرفدار استراتژی اتمی هوایی بودند. بعضی‌ها چنین استدلال کردند که پراکندگی بیش از تمرکز، تبدیل به یک هدف اساسی گشته است، دیگران عقیده داشتند که تمرکز صرفاً احتیاج به تطبیق و هماهنگ سازی جدیدی دارد.

با این حال نظریه پردازان دیگری در دوران جنگ سرد به روندهای جدید دیگر در استراتژی اشاره کردند. بعضی‌ها تا آن حد به پیش رفتند که اظهار داشتند که نه تنها استراتژی نظامی متعارفی^(۱) منسوخ گردیده بلکه همراه با آن استراتژی ملی نیز قدیمی شده است. این عقیده مبتنی بر این بود که قرن بیستم، عصر ائتلافهای بزرگ است. این

شرایط ناشی از کوچکتر شدن دینا، وابستگی متقابل روزافزون در بین کشورها و ماهیت جدید جنگ بود.

نظریه پردازان غربی در جستجوی انتخاب بین استراتژی ائتلاف و سیاست ملی، تأثیر بودجه‌های ملی و سیاست در قانونگذاریهای مربوط به برنامه‌های استراتژیکی، رابطه میان قدرت بازدارنده هسته‌ای و دفاع غیر نظامی و اثر بن بست هسته‌ای در تشویق به جنگ محدود یا غیر متعارفی بودند در ورای پیچیدگی‌های روزافزون صحنه زمین جهان، فضای بیرونی قرار داشت که بشر شروع به کاوش در آن کرده بود. و نظریه پردازان به مفاهیم نظامی احتمالی آینده تکنولوژی فضایی پرداختند. توجه بیشتری به استراتژی "متوازن"، "یکپارچه" و "انعطاف پذیر"^(۱) و به وسیله یک سیستم جامع باز دارندگی مبذول گردید تا راههایی برای مقابله با تهدید خاص یافته شود و به رهبران سیاسی میدان وسیعتری برای آزادی عمل داده شود. توجه بیشتری نیز در تئوری و عمل به جنگ‌های کوچک و مختصر جنگهای خرابکاری و جنگهای چریکی و ضد چریکی نشان داده شد.

این احساس بوجود آمد که استراتژی عمدتاً باید با راههای سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی پیگیری شود. آمادگی در کلیه جبهه‌ها - نظامی و غیر نظامی - تبدیل به عامل مهمی در استراتژی گردید. این عقیده بوجود آمد که در کشتار همگانی حاصل از جنگ همه جانبه نوین، همه طرفها بازنده خواهند بود. هدف نهایی استراتژی در جنگ سرد دستیابی به اهداف ملی و بین المللی بدون دست زدن به جنگ جهانی سوم گردید. استراتژی همانند جنگ به کلیه مراحل تلاش ملی گسترش پیدا کرد. خط مرزی میان

۱ - استراتژی متوازن در پی حفظ توازن وحشت میان ابرقدرتها است و منظور از استراتژی انعطاف پذیر داشتن توانایی جهت عمل مؤثر در طی تمامی مراحل جنگ در زمان، مکان و شیوه‌ای که استفاده کننده از آن، انتخاب می‌کند.

جنگ و صلح بیشتر در هم فرو ریخته شد و همراه با آن تعاریف وسیعتری که از استراتژی ارائه می‌شد هنوز نامناسب به نظر می‌رسید. استراتژی از تعریف اولیه خود تحت عنوان حيله‌های فرمانده در جنگ پافراتر نهاد و قلمروهای بیشتر و بیشتری از جنگ و دیپلماسی را فراگرفت. خطی که آنرا از سیاست جدا می‌ساخت غیر واضح‌تر گردید و عالیترین هدف آن دفاع و بقای تمدن گردید.^(۱)

همانطور که ذکر شد، وجود سلاحهای مخرب اتمی که هر دو ابر قدرت را قادر می‌سازد که فقط از راه نابودی خود دیگری را نیز از بین ببرد باعث ایجاد بن بست نظامی گردید و بدین ترتیب دو ابر قدرت از برخورد مستقیم با یکدیگر اجتناب ورزیده و رقابتهای خود را به صحنه جهان سوم کشاندند و در طی دوران پس از جنگ جهانی دوم بازار جنگ‌ها و منازعات محلی و محدود رونق گرفت.

از جمله درگیریهای عمده نظامی که آمریکا خود مستقیماً در آنها بصورت محدود مداخله کرد می‌توان از جنگ‌های کره، ویتنام نام برد. در سال ۱۹۵۰ کره شمالی که از طرف چین و شوروی حمایت می‌شد تهاجم عظیم خود را به کره جنوبی آغاز کرد که با عکس‌العمل شدید آمریکا و وارد شدن نیروهای آمریکایی تحت لوای پرچم سازمان ملل متحد به صحنه نبرد روبرو شد. در این جدال و درگیری آمریکا نتوانست به هدف عمده خود که اتحاد کره تحت لوای یک حکومت دموکراتیک بود دست یابد و پس از چند سال درگیری در سال ۱۹۵۳ اوضاع بحالت قبل از جنگ برگشت.^(۲)

در ویتنام نیز حمایت آمریکا از دولت ویتنام جنوبی در مقابل شورش ویت‌کنگ‌ها که از سوی ویتنام شمالی حمایت و پشتیبانی می‌شدند بالاخره منجر به دخالت فعال نیروهای آمریکایی در این منازعه شد که به مدت ۱۰ سال آمریکا را درگیر نبردی

1 - Encyclopedia Britanica 1973 , vol 121 , p.297

طولانی و طاقت فرسا ساخت. ویتنامی‌ها با بهره‌گیری از آنچه که در اختیار داشتند و با درک دقیق نقاط قدرت و ضعف خود و دشمن در مقابل تجهیزات بسیار قویتر و سلاحهای پیچیده‌تر یک ابر قدرت که تهاجم وسیعی را با نیم میلیون سرباز علیه آنها بکار گرفته بود به مدت ده سال مقاومت کرده و سرانجام پیروز شدند.^(۱) آمریکاییان پس از شکست در کره و ویتنام سعی کردند که با استفاده از تاکتیکهای نوین حتی-المقدور نیروهای نظامی خود را درگیر سازند و با استفاده از وسایل اقتصادی و روانی و توسل به اصلاحات در ممالک دست نشانده خود خطر شورش را دفع کنند و از سوی دیگر آنها چنین تشخیص دادند که برای مقابله با جنگهای چریکی در صورت مداخله نظامی بعنوان آخرین تیر ترکش ساختار نظامی نیروهای آنان مناسب نیست و می‌باید برای این منظور واحد ویژه‌ای را تدارک ببینند که این واحد در سالهای پایانی دهه ۷۰ تشکیل شد و نام "نیروی واکنش سریع" را بخود گرفت این نیرو با استفاده از پایگاههای آمریکا در سراسر جهان و پشتیبانی لجستیکی از جانب کشورهای دست نشانده آمریکا در مناطق مختلف جهان می‌تواند در صورت لزوم برای سرکوب شورش و حفظ منافع آمریکا در سراسر جهان وارد کارزار شود.^(۲)

از دیگر نبردهای عمده‌ای که بر روند تحولی استراتژی در سالهای پس از جنگ دوم اثر گذاشت جنگهای اعراب و اسرائیل بود. در جنگ ۱۹۶۷ اسرائیلی‌ها با درک بیشتر از مسائل تاکتیکی و قدرت فرماندهی بر اعراب پیروز شده و اجازه استفاده از سلاحهای پیچیده را به اعراب ندادند. آنها ابتدا طی یک حمله برق آسا نیروی هوایی مصر را روی زمین از بین برد. و در جنگ زمینی در صحرای سینا و با بکارگیری نیروی ضد تانک، نیروی زرهی مصر را تحت فشار قرار داده و آنرا دور می‌زنند. از جمله

۱ - علی حافظیه، مقدمه‌ای بر مساله فرماندهی (۱۳۶۵) ص ۶۶

۲ - بخش مطالعات و تحقیقات دفاعی، جنگ خفیف، مشکوه (دانشگاه امام حسین (ع) معاونت پژوهش)

ابتکارات اسرائیلی‌ها در این جنگ این بود که از طرف فرماندهان بالاتر به زیر دستان آزادی عمل در محدوده استراتژی تعیین شده داده شد و بدین ترتیب حس ابتکار در آنان تشویق گردید.^(۱) در جنگ ۱۹۷۳ نیز اسرائیلی‌ها با فرماندهی قوی و قدرت ابتکار خود جلوی گردانهای زرهی ارتش سوریه در ناحیه جولان را گرفته و به دفاع مؤثر در آن نقطه پرداختند و بعداً در زمان مساعد به آنها حمله کرده و پیروز شدند.^(۲) جنگ سال ۱۹۷۳ بخاطر استفاده از وسایل پیشرفته الکترونیکی، جنگ الکترونیک نام گرفت.^(۳)



۱ - مقدمه‌ای بر مسئله فرماندهی ص ۶۵ - ۶۱

۲ - مقدمه‌ای بر مسئله فرماندهی ص ۶۵ - ۶۱

۳ - جزوه درس مسائل استراتژی و نظامی معاصر دکتر افتخاری ص ۱۲۷

جدول زمانی تحولات

قرن هیجدهم	فردریک کبیر	استراتژی کلاسیک
جنگهای هفت ساله (۱۷۶۳) - (۱۷۵۶)		"خطوط داخلی" دخالت ریاضیات و نقشه برداری در طرحهای جنگی
اوایل قرن نوزدهم	ناپلئون	نظام سربازگیری همگانی - تأثیر ایدئولوژی بر استراتژی تعیین سرنوشت خونین در نبرد
قرن ۱۹	کلازویتس	تعیین سرنوشت در صحنه جنگ بعنوان نخستین قانون جنگ - نابودی کامل قوای دشمن، بدست آوردن برتری در نقطه تعیین کننده - جنگ ادامه سیاست.
قرن ۱۹	جومینی	اشغال سرزمین - برنامه‌ریزی عملیات نظامی تمرکز نیروها - زدن ضربه در تعیین کننده‌ترین جهت
جنگهای داخلی آمریکا (۱۸۶۵) - (۱۸۶۱)	-	تأثیر ابداعات و اختراعات جدید بر استراتژی (نیروی بخار، راه آهن، کشتی‌های زره‌دار و غیره) استراتژی صحنه عملیات یا استراتژی محلی
از اواسط قرن ۱۹ تا اوایل قرن ۲۰	مکتب‌پروسی - رژمن - مورتکه - شلیفن	تأکید بر حمله - اعتقاد به پیروزی قاطع و سرنوشت ساز از طریق نبرد
از اواسط قرن ۱۹ تا اوایل قرن ۲۰	هانس دلبروک - آلفرد ماهان	استراتژی فرسایش = از پای درآوردن دشمن بطرق گوناگون فرمانروایی بر دریاها بعنوان کلید موفقیت در جنگ

همه جانبه شدن جنگ - خنثی کردن تهاجمات بوسیله سلاحهای جدید و به بن بست کشیده شدن نبردها اختراع تانک و خروج از بن بست.	فردریک کبیر	جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸)
تأکید بر قدرت هوایی	جولیودوه	۱۹۱۸-۱۹۳۹
مکانیزه کردن و موتورری کردن جنگ و توسعه سواره نظام نوین از تانکها و وسایل نقلیه زرهی و موتورری	فولر	۱۹۱۸-۱۹۳۹
استراتژی تحرک و تهاجم (جنگ تانکها)	دوگل	۱۹۱۸-۱۹۳۹
فرضیه حمله رعد آسا جهت از بین بردن برتری حالت تدافعی	مکتب آلمانی	۱۹۱۸-۱۹۳۹
تئوری جنگ همه جانبه از طریق بسیج نیروهای انسانی و منابع کشور	لودندورف	۱۹۱۸-۱۹۳۹
بمباران استراتژیک - بازگشت به جنگ متحرک کوبنده ایجاد استراتژی ملی به مفهوم واقعی کلمه استفاده از نیروی اتم	-	جنگ جهانی دم (۱۹۳۹-۱۹۴۵)
استراتژی محدود سازی - تلافی بزرگ - جنگ پیش دستانه بازدارندگی - توازن وحشت	-	- جنگ سرد
دخالت آمریکا به منظور حفظ موازنه جهانی	-	- جنگ کره (۵۳) - (۱۹۵۰)
تئوری جنگهای چریکی و شکست آمریکا در مقابله با آن	-	- جنگ ویتنام (۱۹۶۴-۱۹۷۵)
ابتکارات اسرائیلها با فرماندهی قوی جنگ الکترونیک	-	- جنگهای اعراب و اسرائیل ۱۹۷۳ - ۱۹۶۷

- سالهای پایانی	-	تشکیل نیروی واکنش سریع - توجه بیشتر به
دهه ۱۹۷۰		منازعات محدود جهان سوم
- دهه ۱۹۸۰	-	دکترین ریگان "جنگ خفیف"

سه رهیافت جدید

تا اینجا به یک تحلیل تاریخی از تفکر نظامی در جنگهای مدرن پرداختیم. ادامه مقاله نتایج و جمع بندیهایی از سیر تحول یاد شده بدست خواهیم داد. اما بی مناسب نیست که در اینجا به سه تحول و رهیافت جدید در حوزه فرماندهی اشاره کنیم:

۱ - فرماندهی، کنترل و ارتباطات (C³)

فرماندهی، کنترل و ارتباطات سیستمی است که متعاقب ظهور و بکارگیری سلاحهای هسته‌ای خصوصاً در ایالات متحده آمریکا بکارگیری می‌شود. این سه عامل شبکه‌ای را تشکیل می‌دهند که مدیریت نظامی هماهنگ را چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ مقدور می‌سازد. این سیستم هم اکنون شامل ۳۵ کامپیوتر مین فریم (Main frame) در بیش از ۲۵ پست فرماندهی در سراسر جهان است. کلیه ساختارهای جاری فرماندهی نظامی آمریکا به اضافه پست فرماندهی هوایی استراتژیک (SAC) و پست فرماندهی هوابرد اضطراری ملی (NEACP) وابسته به سیستم فرماندهی و کنترل نظامی جهانی هستند.

وظیفه پست فرماندهی هوابرد اضطراری ملی تخلیه رئیس جمهوری از محل اقامت خود در زمانهای بحرانی است و رئیس جمهوری از همین پست فرماندهی به صادر کردن دستورات به سیستم فرماندهی ملی برای یکسان کردن کوششهای دفاعی خواهد پرداخت. شبکه فرماندهی و کنترل نیروهای استراتژیک مستقر در زمین و دریا و

بمب افکن را به مقام فرماندهی مربوطه متصل می‌کند و شامل اتصالات کابلی و اتصالات زمینی، هوایی و اتصالات رادیویی و ماهواره‌ای می‌گردد. این شبکه به این خاطر ارزشمند است که می‌تواند از حمله هسته‌ای جلوگیری کرده و پاسخ مناسبی به حمله هسته‌ای بدهد. (۱)

این سیستم فرماندهی هر چند از نظر ساختاری دارای پیچیدگی و وسعت است اما از نظر منطق فرماندهی و محتوای آن نمی‌تواند یک تحول اساسی به شمار آید بلکه تحول حاصله صرفاً در بعد شیوه فرماندهی و ساختار مناسب با جنگهای هسته‌ای قابل ملاحظه و ارزیابی است.

۲- مکتب انقلابی و جنگ چریکی

جنگهای انقلابی نوین غالباً از ایدئولوژی کمونیسم الهام گرفته و توسط آن رهبری می‌شدند و تحت عناوین "جنگهای آزادیبخش ملی" یا "جنگهای خلقی" از آن یاد می‌شود. این جنگها از جهات مختلفی با جنگهای متعارفی متفاوت اند لذا شیوه‌ها و اسلوب فرماندهی آن نیز کاملاً متمایز است.

جنگهای متعارفی براساس سبک و اسلوب خاصی جریان پیدا می‌کنند ولی در جنگ انقلابی هیچ‌گونه خطوط مقدم یا مناطق پشت جبهه وجود ندارد و رشته عملیات چشمگیر و قاطع در این نوع جنگ بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد. این جنگها عمدتاً فرآیندهای سیاسی و اجتماعی هستند تا عملیات نظامی. بنابراین ویژگیهای فردی فرمانده در این نبردها کاملاً منحصر به فرد است. در این جنگها طرفهای درگیر از هم جدا و مشخص نیستند و هم چریکها و هم دولت در پی ایجاد و حفظ قدرت از طریق کنترل جمعیت غیر نظامی هستند. بنابراین جامعه وسیله‌ای است که انقلاب از

طریق آن عمل می‌کند و در همان زمان، هدف، کنترل جامعه است لذا نیرو تنها یکی از ابزارهای مبارزه است. این جنگها مبتنی بر آرمان انقلابی، سازمان و رهبری و بسیج توده‌ها می‌باشد. مراحل جنگ انقلابی عبارتند از:

۱- سازماندهی، تحکیم و نگهداری.

۲- گسترش تدریجی.

۳- تعیین سرنوشت (۱)

مکتب انقلابی از چند بعد در تحول هنر فرماندهی قابل مطالعه است.

۱- خصوصیات فردی و پایگاه سیاسی و اجتماعی و عقیدتی فرمانده.

۲- شیوه‌های روانی نفوذ در توده‌ها.

۳- تلفیق مبارزه سیاسی با عملیات نظامی.

۴- مهارتهای مربوط به ساختار انعطاف پذیر حوزه تحت امر.

۳- دفاع مقدس

سومین رهیافت جدید در حوزه فرماندهی مربوط می‌شود به تحول شیوه‌های فرماندهی و تفکر نظامی در طولانی‌ترین جنگ محدود منطقه‌ای پس از جنگ جهانی دوم یعنی دفاع مقدس.

در این جنگ برای نخستین بار پس از گذشت قرن‌ها از وقوع جنگهای مقدس اسلامی در صدر اسلام با جنگهای صلیبی، مجدداً پدیده "جنگ مقدس" ظهور و بروز یافت. این به مفهوم عبور از علل معمول موجدۀ جنگها یعنی کمیابی، ناسیونالیسم و یا تخلیه تنشهای داخلی به محیط بین‌المللی است. اصطلاح جنگ مقدس با دفاع مقدس بیانگر توجه به آرمانها و اهداف متعالی جنگ و تمرکز جهت‌گیریها حول آنهاست. بدیهی است که قالب و شیوه جنگیدن و فرماندهی نیز بالطبع تحت تأثیر اهداف عالی جنگ

قرار خواهد گرفت. قبل از اینکه وارد اصل بحث شویم تذکر این نکته ضروری است که چنانچه یک تحول در حوزه تفکر نظامی و شیوه فرماندهی در کشور و سرزمینی که دارای سابقه طولانی نظامیگری با برخورداری از یک قشر فعال نظامی رخ دهد امر قابل انتظاری خواهد بود. اما وقوع چنین تحولاتی در ایران اسلامی از چند جهت قابل انتظار نبوده و لذا دارای اهمیت ویژه است:

الف - مملکت اسلامی ایران تا دو دهه پیش یک کشور وابسته و از اعمار ایالات متحده تلقی می شده است. در کشورهای وابسته جهان سوم که مجری سیاستهای دیکته شده و حافظ منافع دول استکباری هستند سیاستهای نظامی، و استراتژی از پیش تعیین شده بوده، سیستم آموزشی تقلیدی و آمادگیهای دفاعی در راستای تأمین منافع ابرقدرتهاست لذا اصولاً نیازی به تحول چشمگیر در اسلوبها و روشهای فرماندهی و به هم زدن تفکرات و برداشتهای معمول نظامی وجود نداشته است. در این سیستمها وفاداری فرماندهان مهم است نه تفکر و خلاقیت آنان.

ب - نکته دیگر اینکه در دو قرن اخیر نظامیگری در ایران وجهه خوبی نداشته است. خصوصاً در دوره قاجار و پهلوی که روح نظامیگری دچار افول و سستی شده و نظامیان نیز به عنوان یک قشر نوکر صفت و آلت دست و خائن نزد افکار عمومی مسلمان ایران شناخته می شدند. از طرفی یکی از عوامل رشد اندیشه‌های نظامی وجود حکومتهای نظامی در کشورهاست که مملکت ما در قرون اخیر فاقد اینگونه حکومتها بوده است.

ج - تنفر عمومی ملت مسلمان ایران از دول استکباری شرق و غرب در مواردی موجب اجتناب نیروهای مسلح از بهره‌گیری از ر ه آوردهای علمی و تکنولوژیکی و نظامی آنها شده است. خصوصاً این پدیده در سالهای اولیه پس از پیروزی انقلاب مشاهده می شد.

د - تحول در تفکر نظامی در ایران اسلامی در شرایطی جوانه زده است که نیروهای

مسلح ما سهم پژوهش و تحقیقات نظامی (بجز تحقیقات مربوط به صنایع دفاعی) از کل بودجه‌های دفاعی بسیار اندک بوده و مراکز آموزشی افسران نیز بدلیل حضور آنها در میادین دفاع مقدس در حالت نیمه تعطیل قرار داشته است.

ه- این تحول در شرایطی بوقوع پیوسته است که در بین جامعه و خصوصاً قشر روشنفکر و تحصیلکرده و دانشگاهی حساسیت بالایی نسبت به رشد نظامیگری یا ظهور پدیده میلیتاریسم وجود داشته و نظامیان از پایگاه اجتماعی ویژه‌ای در بین طبقه روشنفکر برخوردار نبوده‌اند. لذا زمینه‌های تحول علمی و آکادمیک و پیوند بین محققین نظامی و متخصصین غیر نظامی کاملاً فراهم نبوده است.

و- نبود یک الگوی روشن و از پیش تعریف شده در زمینه ضد اطلاعات و از طرفی تلاشهای بی‌وقفه دشمن به منظور کشف شیوه‌های فرماندهی خودی و دستیابی به سایر اطلاعات نظامی رزمندگان اسلام موجب می‌شد، تبادل نظرهای علمی و تحقیقاتی بین افسار نظامی حاضر در جبهه‌های نبرد با آکادمیسین‌ها به‌کندی پیش می‌رود و الگوی جامعی برای ارتباط‌گیری وجود نداشته باشد.

ز- علوم انسانی با شاخه‌های متعدد خود از قبیل جامعه‌شناسی - اقتصاد - روانشناسی - حقوق - جغرافیا و ... پایه و اساس تفکر نظامی و علم و هنر فرماندهی را تشکیل می‌دهد. این علوم در ایران اسلامی، نه قبل از پیروزی انقلاب و نه پس از آن دارای جایگاه واقعی خود نبوده و از ضعف محتوا رنج می‌برده‌اند.^(۱)

توجه به دلایل یاد شده عمق اهمیت این تحول را نشان می‌دهد. تبیین ابعاد تحول در فرماندهی در طول دفاع مقدس نیازمند تحقیقات مفصل نظری و تجربی است. مرور اجمالی نگارنده بر شیوه فرماندهی فرماندهان سپاه و بسیج در طول عملیاتهای دفاع مقدس، فهرستی از ویژگیها را بدست داد که هریک می‌تواند برای پیگیری محققین در

موشکافی و تبیین ابعاد جزئی آن در فرآیند تحقیقات تجربی مفصلتر قابل بهره‌برداری باشد. این فهرست که با مطالعه آثار مکتوب مرکز تحقیقات و مطالعات جنگ سپاه بدست داده شد بقرار زیر است:

مشخصه‌های فرماندهی در دفاع مقدس

- ۱- نگرش آرمانی به جنگ و در نتیجه ارتقاء روحیه رسالت‌مداری به روحیه وظیفه‌مداری.
- ۲- درونی شدن خصلتهای آرمانی و مطلوب اخلاقی در فرماندهان.
- ۳- صداقت و یکرنگی با زیردستان و بیان صادقانه مشکلات.
- ۴- تلفیق ظریف اختیارات آمرانه با مشورت و مشارکت زیردستان.
- ۵- تکیه بر پاسخگویی به نیازهای سطح بالای زیردستان از قبیل خود شکوفایی.
- ۶- بهره‌گیری از مدل‌های راهنما (ائمه اطهار س - ولی فقیه و ...)
- ۷- جامع‌الشرایط بودن فرماندهان، در نتیجه تفویض اختیار و عدم نیاز به سلسله‌مراتب آهنین موجب افزایش کارایی و اثر بخشی می‌شد.
- ۸- ریسک‌پذیری فوق‌العاده بالا و قبول خطر (همچنانکه در جنگهای صدر اسلام پیامبر اکرم ص با نیروی نظامی اندک دست به عملیات علیه یک سپاه مجهز می‌زدند).
- ۹- تصمیم‌گیری بر مبنای شهود و اشراق.
- ۱۰- برخورداری بالایی فرماندهان از خصلتهایی چون آرامش درونی - امیدواری - وفاداری - احساس کارایی عشق و اراده هدفمند که این امر موجب اعتماد فوق‌العاده زیردستان به تصمیمات آنها می‌شد.

نتیجه:

بررسی سیر تحول فرماندهی و تفکر نظامی و روند تکاملی استراتژیهای نظامی در جنگهای مدرن قرن ۱۸ - ۱۹ و ۲۰ همچنین دقت نظر در رهیافتهای جدید در حوزه فرماندهی نتایجی را بدست می دهد که بطور اختصار بدانها اشاره می کنیم:

۱ - نقش هنر فرماندهی و تفکر نظامی در رشد علوم و فنون و تکنولوژیهای جدید یک نقش منحصر به فرد و ویژه بوده است. بشر امروز بسیاری از دستاوردهای علمی خود از قبیل هواپیما - کامپیوتر - کشف آنتی بیوتیک - روشهای تحقیق در عملیات و بسیاری از فنون مدیریت و ... را مرهون تلاش و تفکر نظامیان و فرماندهان است.

۲ - رابطه تفکر نظامی و هنر فرماندهی با پیشرفت علوم و فنون یک تعامل دو طرفه است. آن هم تعاملی که آغازش از نیازها و مشکلات دفاعی است. بروز یک مشکل دفاعی که با حفظ هویت ملی گره خورده است موجب چاره جوئی و مطالعه مشکل می شد. این تلاش به یافتن راه حل و در نهایت اختراعات و اکتشافات جدید ختم می شد. همین پیشرفتهای متقابلاً به رشد تفکر نظامی کمک می نمود. برای مثال آلمانها متوجه شدند مشکل ناپلئون عدم درک مدیریتهای زیر دست بود لذا به ستاد پروبال دادند و به رشد علم مدیریت کمک کردند. همین امر موجب انقلاب در مدیریت و ستاد گردید.

۳ - رمز موفقیت و توسعه هنر فرماندهی در دو چیز است:

الف - مطالعات تجربیات گذشتگان و بررسی جنگهای مهم تاریخ.

ب - توجه به واقعیتها و شرایط خارجی و درک موقعیتهای ویژه کما اینکه ملاحظه نمودیم، سرداران و اندیشمندانی چون جومینی - کلازوتیس - و آفردماهان با درک تغییرات فزاینده محیطی و بهره گیری از تجارب گذشته توانستند خلأها را بخوبی احساس نموده و راهکارهای منطقی ارائه نمایند.

۴- هنر دیگر فرماندهی به ایجاد هماهنگی بین تئوری (فکر) و ابزار مربوط می‌شود. گاهی توجه بیش از حد به تئوری و دقیق شدن در زوایای هندسی عملیات و بحث و جدل در زمینه طرحها و تدابیر و تعیین نقاط کلیدی و غور کردن در مدل‌های ریاضی موجب دور افتادن از هدف اصلی جنگ یعنی نابودی دشمن می‌شد (مانند عصر پس از فردریک کبیر) و گاهی توجه افراطی به ابزار و تجهیزات و لجستیک موجب فرسایشی شدن جنگ و ظهور بن بست استراتژیکی می‌گردیده است (مانند جنگ جهانی اول که به جنگ سنگرها شهرت یافت و توجه فرماندهان به لجستیک و تسلیحات متنوع و جدید باعث رکود خلاقیت ذهنی و کم توجهی به استراتژی گردید). فراموش نکنیم که رابطه هنر فرماندهی با تئوری پردازی و استراتژی و حتی گرایش به فلسفه یک رابطه مثبت بوده و برعکس رابطه تفکر فرماندهی با توسعه توجه به لجستیک و تفکر ابزاری یک رابطه منفی بوده است. همچنانکه در سیر تحول خواندیم که در آستانه اختراع باروت تا مدت‌ها از نواوغ نظامی خبری نیست. همچنین ژنرال آندره بوفر استراتژیست فرانسوی متذکر شد که انگلوساکسون‌ها چون فلسفه داشتند، استراتژی داشتند و همین موجب پیروزی و رشد آنها گردید در حالیکه ما فرانسویان از استراتژی غفلت کردیم و در لابلای تاکتیک‌های پراکنده فسیل شدیم. لذا در الجزایر علیرغم اینکه مدرن‌ترین سلاحها را داشتیم شکست خوردیم!^(۱)

۵- تفکر بالنده فرماندهی با کلیشه‌ای فکر کردن بیگانه است. هنر فرماندهی در تطبیق و هماهنگ سازی با تحولات است. نگاه دائم به آینده و حرکت همگام با علوم و تکنولوژیهای جدید در عین درک مؤلفه‌های انسانی اجتماعی از رموز اعتلاء هنر فرماندهی است..

۶- امروزه خط مرزی بین جنگ و صلح در هم ریخته است لذا ماهیت تهدیدات

برای جامعه قابل لمس و مشاهده نیست و تمیز شرایط تهدید، شرایط صلح و شرایط جنگ کاری بس مشکل است. فرماندهان باید بتوانند ادبیاتی جدید برای القاء مأموریت‌ها و وظایف خود خلق کنند. مفهوم نوین استراتژی را که دنبال رسیدن به بهترین وضعیت توسعه و حفظ هویت و بقاء تمدن است به جامعه و نخبگان بقبولانند و طرحهای قابل قبولی برای بسیج همه امکانات جامعه در شرایط جنگ و صلح مهیا سازند.

۷- نیمه دوم قرن بیستم شاهد سه رهیافت جدید در حوزه فرماندهی بود. پدیده فرماندهی، کنترل و ارتباطات مرهون تحولات تکنولوژیک خصوصاً رشد سریع کامپیوتر، الکترونیک و مخابرات بود. جنگ‌های چریکی با اسلوب ویژه فرماندهی خود، عکس العمل منطقی استراتژی‌های هسته‌ای بود، و توانست رکود نظامی حاصل از بازدارندگی هسته‌ای را به گونه‌ای بشکند که به بروز فاجعه هسته‌ای نیز منجر نشود. از طرفی بتواند در مقابل توسعه سرمایه‌داری امپریالیستی به چالش برخیزد فرماندهی در مکتب انقلابی با خمیرمایه سیاسی ظهور می‌یابد و در بستر مهارت‌های سازماندهی و قدرت انعطاف پذیری رشد می‌کند. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در سومین رهیافت یعنی دفاع مقدس، تفکر و هنر فرماندهی از ایدئولوژی مایه می‌گیرد. آرمانی و انسانی است و علیرغم فقدان پیچیدگیهای معمول، دریافتن شیوه‌های کار با گروه‌های انسانی و جنبه‌های انگیزشی فوق‌العاده ماهر است. با همین مهارت‌های انسانی است که فرمانده، پیروان را از طریق توجه دادن عملی به آرمان‌ها توانمند می‌کند و بسوی هدف بسیج می‌نماید.

اکنون ارتش‌های بزرگ و پیچیده در مقابل ارتش‌های کوچک و کارآمد فوق‌العاده آسیب پذیر شده‌اند. ضعف عامل انسانی، منطق و تکنولوژی پیچیده، ساختار وسیع اداری، مأموریت‌های تحمیلی در ماوراء بحار با منافع ساختگی و بدون انگیزه ملی یا

عواملی از این قبیل، پاشنه آشیل ارتش‌های مجهز کشورهای صنعتی از جمله ارتش ایالات متحده آمریکا است. تجهیزات و ساختار عریض و طویل این ارتش‌ها به نقطه ضعف این ارتش‌ها تبدیل شده و درگیر شدن در منازعات متعدد در کشورهای کوچک جهان سوم به کابوس فرماندهان آنها مبدل شده است. این فرصت راه برای ظهور و بروز یک تحول در روند فرماندهی مهیا کرده است.



منابع و مأخذ

- 1 - John Ciiins, Grand Strtegy , Naval institute press, 1973
- 2 - Encyclopebia Britaniaea, 1973
- 3 - John Baylis , Contemporary , 1987
- 4 - The Arms control, disarmament , and military security dictionary , Jeffrey M.Elliot , robert reginald , cliopress - 1989
- ۵ - دکتر قاسم افتخاری - جزوه درس مسائل استراتژیک و نظامی معاصر - دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
- ۶ - آندر بوفر - مقدمه‌ای بر استراتژی - ترجمه مسعود کشاور - دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- ۷ - علی حافظیه - مقدمه‌ای بر مسأله فرماندهی - ۱۳۶۵ - منوگراف
- ۸ - غلامرضا ذاکر صالحی ، جایگاه مطالعات دفاعی در سپاه - نشریه مشکوة - شماره ۱۳۵۹ - دانشگاه امام حسین (ع)
- ۹ - غلامرضا ذاکر صالحی ، جنگ خفیف - نشریه مشکوة ۱۵۸ - دانشگاه امام حسین (ع)
- ۱۰ - غلامرضا ذاکر صالحی ، دانشگاه و جنگ، بایدها و نبایدها - مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی دفاع مقدس - انتشارات دانشگاه امام حسین (ع).
- ۱۱ - نشریه مدیریت بین‌المللی - آیا مدیریت هنوز هم قادر است از ارتش درس‌هایی بگیرد؟ - آبان ۱۳۵۶.
- ۱۲ - غلامرضا ذاکر صالحی ، تاریخچه و مفاهیم استراتژی نظامی - جزوه درسی دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه.
- ۱۳ - سون تزو - هنر جنگ - ترجمه دکتر حسن حبیبی - انتشارات قلم - ۱۳۶۱.